

فال جدایی



مرد جوان وقتی فهمید همسرش با گرفتن فال قهوه کسب درآمد می‌کند تصمیم به جدایی از او گرفت.

مرد جوان در راهروی دادگاه خانواده ایستاده، به گوشه‌ای خیره شده و منتظر بود که رسیدگی به دادخواست طلاقش انجام شود و در همان حال همسرش که هیچ اثری از نگرانی و تشویش در چهره او دیده نمی‌شد کمی آن طرف‌تر منتظر ایستاده بود.

مرجان وهادی بالاخره وارد شعبه دادگاه شدند. قاضی همان‌طور که در حال مطالعه پرونده آنها بود از هادی خواست علت دادخواست طلاق را توضیح دهد و مرد جوان گفت: آقای

قاضی همه چیز از زمانی آغاز شد که همسایه‌ها به رفت و آمدهای زیاد خانه ما اعتراض کردند. وقتی این حرف را شنیدم خیلی تعجب کردم چون فکرش را هم نمی‌کردم که در نبود من رفت و آمدی به خانه‌مان شود که من از آن بی‌خبر باشم. وقتی موضوع را از همسرم پرسیدم او گفت همسایه‌ها زیاد شلوغش می‌کنند. گاهی دوستان من به خانه‌مان می‌آیند. اما همه چیز به همین جا ختم نشد و دفعه بعد بار دیگر مدیر ساختمان جلوی من را گرفت و گفت آقا کجای کاری، روزها تعدادی زیادی خانم پشت در خانه تان هستند و حتی گاهی برای ورود به آپارتمان شما صف می‌کشند. بعد هم يك عکس از پشت در خانه ما به من نشان داد که دیدن چند زن که به دلیل نامعلوم پشت در خانه ما منتظر بودند شوکه‌ام کرد.

وقتی زن جوان متوجه شد که همسرش عکس مشتری‌های او را دیده، دیگر راهی برای کتمان حقیقت برایش باقی نماند و به همسرش گفت که از راه گرفتن فال قهوه کسب درآمد می‌کند.

صحبت به اینجا که رسید مرجان رو به قاضی گفت: وقتی مجرد بودم يك كتاب از انباری قدیمی مادرم پیدا کردم که آموزش فال قهوه بود. علاقه‌مند شدم و گاهی برای دوستانم فال می‌گرفتم و آنها هیجان زده می‌شدند. بعد از ازدواج به دلیل مشکلات مالی تصمیم گرفتم از این راه کسب درآمد کنم، اما زمانی که همسرم متوجه شد، برخورد خیلی بدی با من کرد. من فقط می‌خواستم کمک خرج باشم و اگر از او پنهان کردم فقط به خاطر این بود که فکر می‌کردم به رفت و آمد افراد ناشناس به خانه‌مان اعتراض می‌کند.

قاضی از هادی خواست در مورد ادامه زندگی با مرجان تجدید نظر کند ولی هادی گفت: آقای قاضی من با شرافت کار می‌کردم و این کار همسرم، من را جلوی آشنا و همسایه‌ها تحقیر کرد. وضع مالی ما خیلی خوب نبود. اما در حدی هم بد نبود که همسرم چنین کاری کند آن هم دور از چشم من. برای همین نمی‌توانم به ادامه زندگی با مرجان فکر کنم.

باتوجه به این که درخواست طلاق از سوی مرد مطرح شده بود، قرار شد در جلسه بعدی رسیدگی، دو داور معرفی کند تا روند رسیدگی به پرونده ادامه یابد.



گزارش «تپش» از عجیب

از فال جدایی تا

راهروهای دادگاه خانواده امسال هم مثل هر روز و هر سال پر بود از زندگی‌های به بن‌بست رسیده و زوج‌هایی که عشقشان به سراب رسیده است. در کشمکش

فاطمه شیخ علیزاده

تپش

زوج‌هایی که برای پایان دادن به زندگی‌شان به قانون پناه می‌آورند؛ تعدادی پرونده با قصه‌های منحصر به فرد هم وجود دارد که پای خیلی از آنها را مشکلات اقتصادی یا اعتیاد یا خیانت به این داستان واقعی باز کرده است. ماجرای



همسر هر سال

تصادف می‌کند و

مطمئنم که هزینه‌های

تصادف او از مهریه اش

بیشتر است

به همین خاطر

می‌خواهم او را

طلاق بدهم



طلاق تصادفی

مرد میانسال که معتقد بود هزینه خسارت‌های تصادف‌های همسرش در سال بیشتر از مهریه او می‌شود، تصمیم گرفت مهریه او را بپردازد و طلاقش دهد.

احمد پوشه‌ای دستش بود و با دقت برگه‌های داخل آن را بررسی می‌کرد تا این که صدای قاضی شعبه ۲۷۱ دادگاه خانواده، او را از تمرکز روی برگه‌ها بیرون کشید.

قاضی احمدی از او پرسید: در مورد علت دادخواست همسرتان بعد از ۲۷ سال زندگی مشترك توضیح دهید.

احمد پوشه را بست و رو به قاضی گفت: آقای قاضی من از این که باید هر روز هزینه تصادفات رانندگی همسرم را جبران کنم یا خسارت ماشین مردم را که همسرم به آنها زده بپردازم خسته شده‌ام.

سهیلا که روی صندلی کنار دست احمد نشسته است، وسط حرف شوهرش می‌پرد و می‌گوید: «من حدود ۲۰ سال می‌شود که رانندگی می‌کنم. چه کسی را می‌شناسید که تا به حال تصادف نکرده باشد. اما من هر بار تصادف می‌کنم، بیشتر از خود تصادف، از برخورد همسرم نگران می‌شوم.



احمد در ادامه می‌گوید: من مدارك چند تصادف همسرم را با خودم به دادگاه آورده‌ام. سهیلا در دو سال اخیر لااقل ۲۰ تصادف داشته که من می‌توانم این حرفم را با مدرك ثابت کنم. او همیشه برای کارهای غیر ضروری با ماشین بیرون از خانه می‌رود. مثلاً هر روز صبح با ماشین به باشگاه ورزشی می‌رود با این که فاصله باشگاه تا خانه ما زیاد نیست. بعد از باشگاه‌ها هم چند نفر از دوستانش را به خانه‌هایشان می‌برد. چند بار در راه برگشت از خانه دوستانش تصادف کرده است. درست است که او خیلی سال است گواهینامه گرفته اما در این چند سال اخیر توانایی قبل را در رانندگی ندارد و وقتی این را به او می‌گویم ناراحت می‌شود و دعوایمان می‌شود. «

احمد نفس عمیقی می‌کشد و می‌گوید: آقای قاضی من در این سن و سال اعصاب و روحیه این همه جر و بحث و دعوا را ندارم. برای همین به سهیلا پیشنهاد دادم مهریه اش را بگیرد و توافقی از هم جدا شویم. مطمئنم پرداخت مهریه همسرم از خسارت‌های تصادفش کمتر تمام می‌شود.

سهیلا سرش را به علامت تاسف تکان می‌دهد و می‌گوید: متاسفم که همسر این همه سال زندگی مشترك را ندیده گرفته و به خاطر چند تصادف غیر عمدی، مهریه من را حساب و کتاب کرده است. ادامه این زندگی برای من هم بی‌مفهوم است.

قاضی با اصرار طرفین به طلاق توافقی، حکم طلاق را صادر کرد.